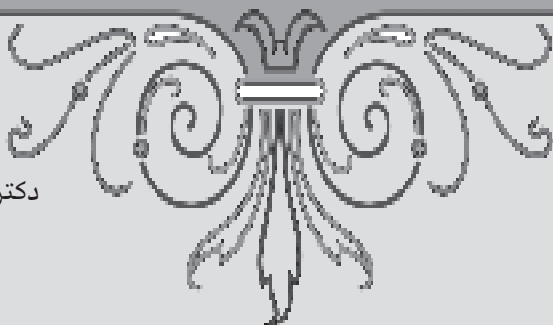


نقد و مذمت فلاسفه و متصوفه در رساله‌ای از محمدکاظم هزارجریبی استرآبادی



دکتر علی قنبریان*

چکیده

نوشتار حاضر تصحیح و گزارش خلاصه‌ای از رساله‌ای فارسی در نقد فلاسفه و عرفا با عنوان «منبه‌المغرویین» است. رساله «منبه‌المغرویین» اثر محمدکاظم هزارجریبی استرآبادی است. وی از دانشمندان مذهب تشیع و از مراجع تقلید شهر کربلا است. رساله مذکور در مذمت تصوف و فلسفه و ذکر مشایخ ایشان است. در تصحیح از شیوه مخاطب‌محور استفاده شد و هدف رسیدن به مقصود و مراد نویسنده بود. از آن‌جاکه فقط یک نسخه از رساله موجود بود و امکان بازخوانی متن با نسخه‌بدل‌ها نبود، تمام سعی نگارنده بر آن بود که متن مصحح، بی‌عیب و نقص و بدون غلط باشد.

واژگان کلیدی: محمدکاظم هزارجریبی استرآبادی، رساله منبه‌المغرویین، عرفان، فلسفه، تصوف، تصحیح.

مقدمه

عرفان نظری و فلسفه از علومی است که درباره‌ی مباحثی چون توحید، جهان هستی، معاد، و... معارفی را ارائه کرده است. معارف مطرح‌شده در این دو علم، همواره مورد بحث، گفت‌وگو، و مقایسه‌ی با نقل (قرآن و روایات) بوده است. جدال کهن میان عقل و نقل، با عناوین مختلفی هم‌چون «نزاع اصولی‌ها و اخباری‌ها» یا «نزاع فلاسفه و فقها» یا... هم‌چنان پررونق و پرطرفدار است. نفس‌چنین جدالی تا آن‌جا که وجهی علمی داشته باشد، نه تنها مضر نیست، که بستر شکل‌گیری نگاه‌های جدید نیز خواهد بود؛ اما آن‌جا که شکل و شمایل نزاع و نبرد به‌خود می‌گیرد، زیان‌بار خواهد بود. مخالفت برخی با علوم عقلی نه به شکل علمی، بلکه به‌صورت عوامانه و با رنگ و لعاب تکفیر است. این عده هرگونه تدریس، تعلیم، و آشنایی با فلسفه و علوم مرتبط با آن را مساوی کفر و الحاد و خروج از دین می‌دانند و در همین راستا تلاش می‌کنند با گزینش سخنان دانشمندان آگاه به این علوم، تفسیری سطحی و عوامانه از آن‌ها ارائه نموده، خشم و شورش مردم را علیه علما برانگیزند. یکی از دانشمندانی که در رد، نقد، و تکفیر فیلسوفان و متصوفه آثاری را از خویش برجای گذاشته است، محمدکاظم هزارجریبی استرآبادی است. یکی از رساله‌های ایشان که در این زمینه است، «منبه‌المغرویین» می‌باشد.

*پژوهش‌گر

فلسفه و کلام

Ali.Ghanbarian@

alumni.ut.ac.ir

توضیحاتی درباره رساله منبه‌المغرویین

به نظر می‌رسد هزارجریبی در این رساله و برخی رساله‌های دیگرش، در نقد تصوف و فلسفه افراط کرده است.

- چطور وی به راحتی برخی از احادیث را که مشعر به کفر یا شرک است، تأویل می‌کند اما وقتی به بیان آراء عرفا، فلاسفه، و شاعران می‌پردازد، جمود بر ظاهرگرایی و اخذ بر ظاهر گفتار آنان داشته و کلام آنان را تأویل ناپذیر می‌داند؛ به‌ویژه در شعر.

- هم‌چنین لعن و نفرین کردن و استفاده از الفاظ ناشایست، هزارجریبی را از بحث علمی و تخصصی به دعوی کوچه‌بازاری کشانده است. علاوه‌ی بر لعن و نفرین‌های بسیاری که نسبت به فیلسوفان و عارفان و تابعان آن‌ها می‌کند، از دشنام نیز آن‌ها را بی‌نصیب نگذاشته است. در بخشی از همین رساله بعد از نقل برخی از گفته‌های ابن‌عربی چنین گفته است:

«ای اهل عقل و بصیرت نظر نمایید به این خبیث گمراه که از برای فریب عوام چه دعوای دروغ و خلاف عقل را می‌نماید و ابلهان بی‌بصیرت را به دام تزویر خود درمی‌آورد.»

در رساله‌ی «منبه‌المغرویین»، هزارجریبی به نقد عرفان نظری، عرفان عملی، و فلسفه پرداخته است. وی یکی از اشتباهات فاحش در اسلام را ترجمه‌ی کتب فلسفه در زمان مأمون عباسی و به امر وی دانسته است. وی فلسفه و عرفان را حکمت ندانسته و لذا مدح‌هایی را که در قرآن درباره‌ی حکمت وارد شده است، شامل فلسفه و عرفان نمی‌داند.

نقدهای هزارجریبی در این رساله را می‌توان بر دو دسته تقسیم کرد:

الف) نقدهایی که بر فلاسفه و عرفا وارد است مانند نقدهایی که بر برخی از داستان‌های عطار نیشابوری در «تذکره‌الاولیا» دارد. انصافاً برخی از مطالبی که در قالب داستان نسبت به بزرگان تصوف بیان شده است، غیرمعقول و محال عرفی است مگر آن‌که حمل بر مبالغه شوند. هم‌چنین برخی از مقامات و عناوینی را که به بزرگان صوفیه نسبت می‌دهند و غلو می‌کنند، قابل اشکال و نقد است و هزارجریبی همان‌طور که در مقابل غلو درباره‌ی پیامبران، امامان، و معصومین^(ع) ایستاده و سه رساله در این زمینه نگاشته است، در غلو نسبت به بزرگان اهل عرفان و تصوف نیز به‌شایستگی مقابله کرده است.

ب) نقدهایی که وارد نیست و می‌توان به اشکالات هزارجریبی پاسخ گفت. مثلاً:

- هزارجریبی کشف و شهود را زیر سؤال می‌برد و کشفیات عارفان را خیال محض دانسته که به‌خاطر ریاضت‌های غیرمشروع عارض آن‌ها شده است همانند کسی که مالِیخولیا داشته باشد یا بنگ خورده باشد؛ درحالی‌که معرفت شهودی مانند معرفت حسی و عقلی مورد تأیید و تأکید قرآن است: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱.

- سه مبحث عمده در عرفان نظری هست: وحدت وجود، انسان کامل، و چینش نظام هستی. هزارجریبی وحدت وجود را قبول ندارد و آن را بسیار نقد می‌کند؛ درحالی‌که بنابر نظر دانشمندان شیعی، برخی از آیات قرآن و احادیث دلالت بر وحدت وجود می‌کنند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ

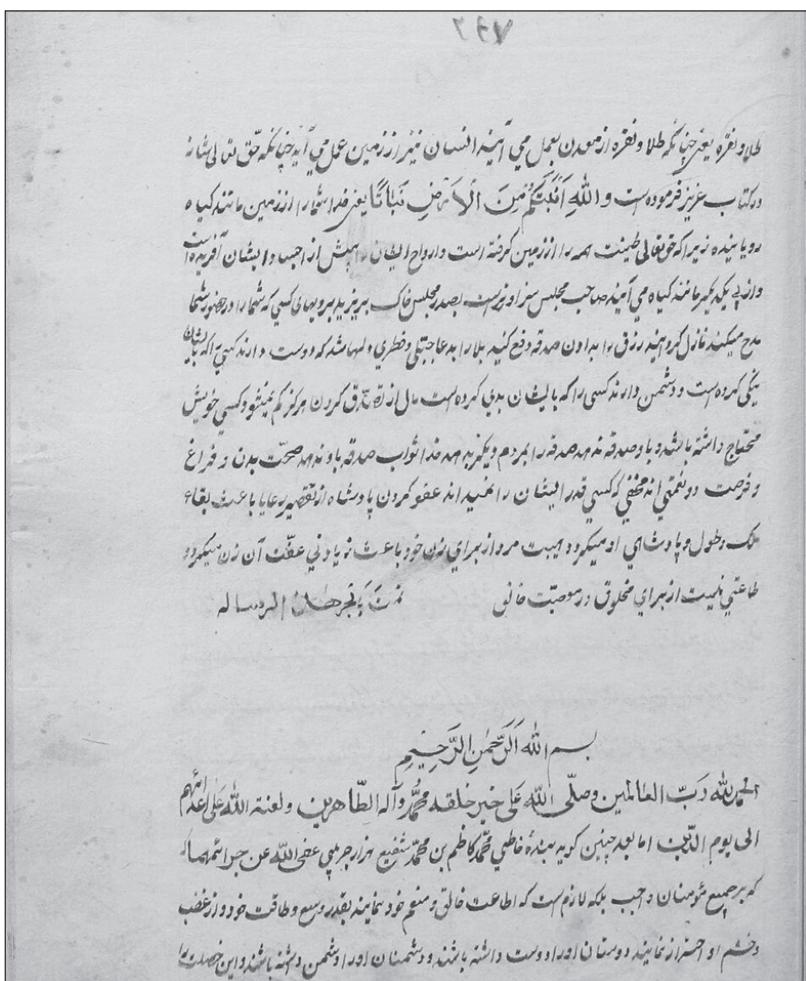
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲.

نقدها و سنجه‌های هزارجریبی از فلاسفه و عرفا مصداق این شعر از بوستان سعدی است:

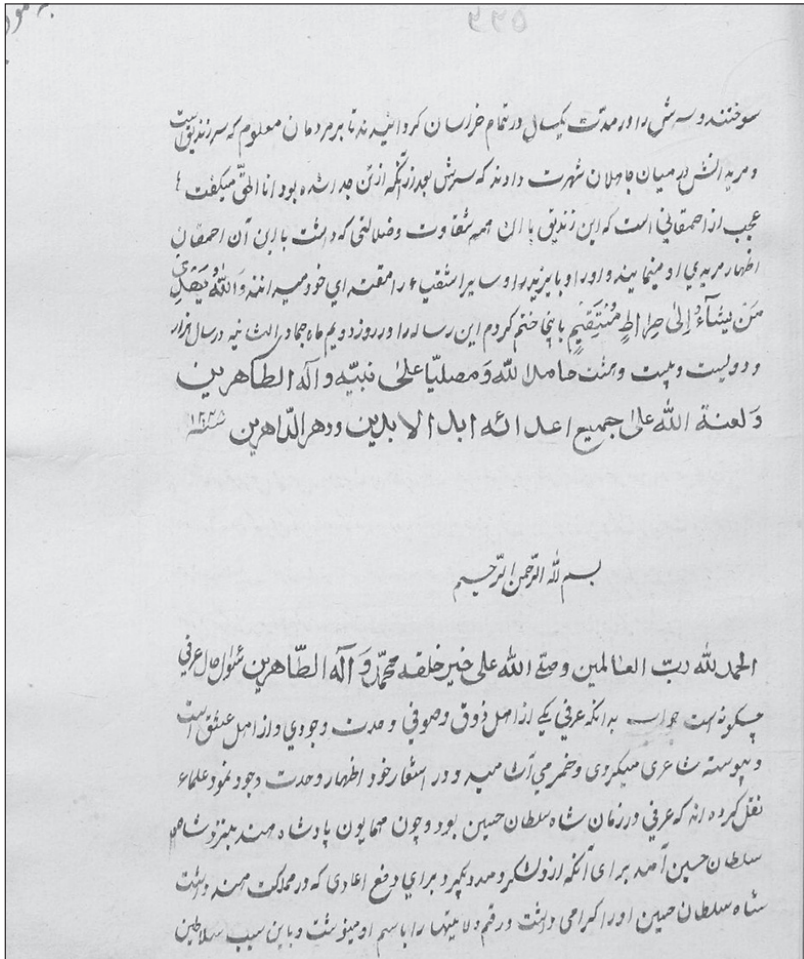
دلیر آمدی سعدیا در سخن	بگو آنچه دانی که حق گفته به
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی	چو تیغت به دست است فتحی بکن
نه رشوت ستانی و نه عشو ده	طمع بگسل و هرچه دانی بگوی ۳

نسخه‌شناسی

تنها یک نسخه از رساله شناسایی و تهیه شد: نسخه‌ی خطی کتابخانه ملی ایران به شماره بازیابی: ۵-۳۲۱۴۹. رساله «منبّه المغرورین» در مجموعه‌ای به همراه رساله‌های «منبّه الجهال»، «تاریخیه»، «جدلیه»، «جبر و اختیار»، «برهانیه»، «اقناعیه»، و «افلاکیه» صحافی شده است.^۴



صفحه اول نسخه خطی «منبّه المغرورین» کتابخانه ملی، ش: ۵/۳۲۱۴۹



صفحة آخر نسخه خطی «منبّه المغرورین» کتابخانه ملی، ش: ۵/۳۲۱۴۹

نکاتی درباره تصحیح رساله منبّه المغرورین

- الف) برگ‌شمار به ترتیبی که در نسخه ثبت شده بود، داخل متن مصحح آورده شد.
- ب) مطالب رساله‌ی «منبّه المغرورین» زنجیروار به هم دوخته شده است و فاقد عنوان و تیتر است. برای آن‌که رساله آسان‌خوان شود و خواننده سردرگم نشود، برای مطالبی که دارای موضوعی مشترک بودند، عنوان یکسانی آوردم. بنابراین تمامی عناوین کتاب به سلیقه مصحح است.
- پ) برای صحیح یا خوش‌خوان شدن متن، گاهی الفاظی به متن اصلی افزوده شد. برای متمایز کردن، اضافات داخل کروشه آورده شد: [و].
- ت) شیوه‌ی نگارشی امروزی که بنابر پیشنهادات فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، رعایت شد. بنابراین، «دینییی، دویم، سیم، معویه، تراء، و بایشان» به صورت «دینی‌ای، دوم، سوم، معاویه، تو را، و به ایشان» نگاشته شد.

ث) کاتب در کتابت دقت بالایی نداشته و اغلاطی به متن راه یافته است. مثلاً کتاب مشهور شیخ صدوق به غلط «من لا یحضره الفقیه» کتابت شده است. در چنین مواردی صورت صحیح در متن مصحح نگاشته شد: «من لا یحضره الفقیه».

ج) چنانچه به معنای اگر و چنانکه به معنای همانطورکه^۶ است. چنانکه حرف ربط مرکب است و بر تشبیه و تمثیل دلالت می‌کند و از نظر معنایی با به‌طوری‌که و همان‌طوری‌که مترادف است، اما چنانچه کلمه‌ای تأکیدی است و برای تقویت معنا به کار می‌رود.^۷

در موارد بسیاری در نسخه، معنای «چنانکه» و «چنانچه» لحاظ نشده است و آن دو به اشتباه به جای هم به کار برده شده است؛ حال این‌که این اشتباه از سوی نویسنده بوده یا کاتب برای ما مشخص نیست. البته با توجه به این‌که از وفات هزارجریبی بیش از دو قرن می‌گذرد، لازم است تحقیقی صورت گیرد مبنی بر این‌که در زمان نگارش کتاب این دو لفظ در معنای حال حاضر استفاده می‌شده است یا نه. به هر حال، از آن‌جا که این رساله برای مخاطبان امروزی تصحیح و احیا شده است، معنای کنونی آن دو واژه ملاک قرار گرفت و از روی بافت و سیاق کلام، در متن مصحح از آن دو به درستی استفاده شده است.

چ) از آن‌جا که در بازخوانی رساله یک نسخه در اختیار داشتیم، طبیعی بود که برخی از الفاظ و عبارات مبهم باشد. برخی از موارد ابهام از روی قرائن و سیاق کلام حدس زده شد و در داخل کروشه آورده شد: [بزرگ] و در موارد اندکی که حدس منطقی و عقلایی ممکن نبود، از حدس ذوقی اجتناب کرده و به مورد ابهام به صورت [...] تنبه دادم.

ح) در چندین موضع از نسخه، عبارت مبهم بود و سروته نداشت. تمامی این مواضع، ابتدای ورق بوده است. از این، دانسته می‌شود که هنگام صحافی و مجلد کردن برگه‌های نسخه، برخی از برگه‌ها مفقود شده است.

خ) از سوی اساتید، شیوه‌های مختلفی برای تصحیح متون مطرح شده است. مثلاً آقای جویا جهان‌بخش چهار شیوه را مطرح کرده است. از منظری دیگر می‌توان تصحیح و احیاء متون را در دو شیوه بیان کرد؛ همان‌طور که استاد علی اوجبی در کلاس درس گفته است: مخاطب‌محور و متن‌محور. در شیوه‌ی مخاطب‌محور سعی بر آن است که متنی پاکیزه و منقح تحویل خواننده داده شود. در این شیوه نسخه‌ی اساس معنایی ندارد و هر جا که مصحح دریافت، اشتباه و غلطی در نسخه راه یافته است، صورت صحیح را در متن نوشته و صورت اشتباه را به پاورقی منتقل می‌کند. اما در شیوه‌ی متن‌محور، مصحح همواره پایبند متن است و اگر نسخه اشتباهی داشته باشد، اشتباه را عیناً در متن مصحح آورده و صورت صحیح آن را در پاورقی می‌آورد. از آن‌جا که خواننده و راحتی‌اش در خواندن متن، مهم‌ترین رسالت‌نگارنده است، از شیوه‌ی اول (شیوه‌ی مخاطب‌محور) استفاده کردم.

د) اختلاف بین متن مصحح و نسخه، سه حالت دارد:

- در متن مصحح اضافاتی از سوی مصحح آورده شده (مثلاً اللَّهُ) که در نسخه نبوده است. در

این صورت در پاورقی چنین نوشتیم:

نسخه: - اللَّهُ.

یعنی لفظ «اللَّهُ» در نسخه نیست و از سوی مصحح اضافه شده است.

- در نسخه الفاظ و عباراتی است که مصحح ترجیح می‌دهد در متن مصحح به دلایلی نیاورد مانند موارد حشو. در این صورت، به موارد مذکور در پاورقی این‌گونه تنبه دادم:
نسخه: + اللَّهُ.

یعنی در نسخه خطی لفظ «اللَّهُ» وجود داشت که در متن نیامد.

- الفاظ و عبارات در متن مصحح با نسخه، متفاوت است. به این تفاوت در پاورقی به این صورت تذکر دادم:

نسخه: «اللَّهُ» به جای «خدا».

یعنی در نسخه لفظ «اللَّهُ» آمده ولی در متن مصحح به جای آن از لفظ «خدا» استفاده شده است.

(ذ) کتابت نسخه‌ی حاضر دارای دو ویژگی است:

- اول آن‌که برخی مواقع ذیل حرف «ی» دو نقطه گذاشته شده است.

- دیگر این‌که در بعضی از الفاظ به جای حرف «گ» از حرف «ک» استفاده شده است: بزرک. این‌که این دو ویژگی بر طبق قواعد نگارش آن دوران است و یا از روی تسامح و سهل‌انگاری کاتب بوده است، احتیاج به تحقیق در متون مشابه دارد.

خلاصه متن مصحح رساله «متبّه المغرورین»

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
۲۴۷/ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

اما بعد چنین گوید بنده خاطی محمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی عفی‌الله عن جرائنهما که بر جمیع مؤمنان واجب بلکه لازم است که اطاعت خالق و مُنعم خود نمایند به قدر وسع و طاقت خود و از غضب و خشم او احتراز نمایند. دوستان او را دوست داشته باشند و دشمنان او را دشمن داشته باشند و این خصلت را ۲۴۸/ حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ می‌نامند و این از اعظم ارکان دین است خصوصاً دشمنان دینی‌ای که پیوسته در خرابی دین می‌کوشند و بسیاری از جاهلان را از دین بیرون می‌کنند و افساد ایشان در دین بیشتر است از افساد شیاطین و شکی نیست که هیچ فسادی از برای دین درین زمان‌های حیرت و خفای حجت صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین برای دین اثنا عشری مانند فساد فلسفه و تصوّف نیست زیرا که این دو طایفه به لباس اهل دین درآمدند و در ظاهر دعوی دینداری می‌کنند و در باطن در خرابی دین نهایت سعی و اهتمام می‌نمایند و به این سبب ضرر و فتنه ایشان از برای دین بدتر و شدیدتر است از ضرر کفار و مشرکین و به این سبب تهدید و تحذیر بسیار از نبی مختار (ص) و اهل بیت اطهار او (س) وارد شده است برای کسی که متابعت

طریقه و بدعت ایشان نماید بلکه واجب و لازم است که اظهار تبرّی نسبت به ایشان نمایند و فساد و بدعت ایشان را برای مردم نقل کنند تا آنکه خلق بدعت ایشان را یاد نگیرند و وارد شده است که هرکه مطلع گردد به بدعت ایشان و اظهار بدی آن بدعت ننماید، بر آن عالم باد لعنت خدا و هرکه اظهار بیزاری از ایشان نماید مانند کسی است که در پیش روی رسول خدا (ص) با شمشیر خود با دشمنان خدا جهاد کند و بنابراین حقیر با عدم قابلیت احوال جمله [ای] از اشیاء اهل بدعت و گروهی از مشاهیر و رؤسای این دو فرقه ضلالت را در این رساله ذکر کردم و بیان کردم قلیلی از خرابی‌هایی را که ایشان به دین حق رسانیدند از هتک حرمت الهی و تشبیه کردن ایشان صانع عالم را به مخلوقین و استخفاف نمودن ایشان به پیغمبران عالیشان و اوصیاء ایشان (س) را و انکار کردن ایشان معظمت ضروری دین را مانند نماز و روزه و حجّ و سایر عبادت و اثبات کردن ایشان معجزات را برای خود بلکه برای زنان زانیه و کنیزان سیاه بلکه از برای سگ و گربه و به دروغ دعوی کردند به ربوبیت و حلول و اتحاد و وحدت و رفتن به معراج و فراگرفتن علوم بیوساطت ملک و دیدن خضر و سایر پیغمبران و دیدن شیطان و طلب یاری از او کردن و دعوی کشف نمودن و سایر ۲۴۹/ لغو و اباطیلی را که ادعا کردند حقیر قلیلی از آن‌ها را در این رساله بر وجه اختصار ایراد نمودم برای تنبیه مغرورین که به دعوی‌های دروغ و اباطیل کاذبه این اشقیاء فریب نخورند و حجّت خدا را بحمدالله بر گمراهان و جاهلان تمام کرده و آن را به **متبّه‌المغرورین** مسّمی گردانیدم و از ناظران توقع دارم که اگر غلط لفظی و معنوی در آن یابند آن را به قلم عفو اصلاح فرمایند. «و الله حَسْبِي وَ هُوَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^۷ و این رساله مشتمل بر دو مطلب است.

۱. معتقدات مذهب اثناعشری

بدانکه مذهب در میان جمیع مذاهب، مذهب اثناعشری است و مذهب ایشان این است که صانع عالم حی است و احد است و عادل است و حکیم است و بر همه چیز قادر است و کارهای او از روی اختیار و اراده از او صادر می‌گردد و ازلی و ابدی است و مُرید و کاره است و جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و در مکان و در جهت نیست و از حلول و اتحاد بری است و حرکت و انتقال بر او جاری نمی‌شود و به هیچ چیز شبیه نیست و هیچ چیز مانند او نیست و از برای او کفو و نظیر و انبازی نیست و هرچه به ذهن و وهم خلق درآید غیر خداست و غیر او ایجاد کرده اوست و حقّ سبحانه و تعالی بندگان را قدرت و استطاعت عطا کرده است بر فعل طاعات و نیکی و ترک معاصی و بدی و بندگان مجبور در اعمال نیک و بد نیستند و گروه حکماً و گروه اشاعره و گروه صوفیه در جمیع این‌ها مخالفت کرده‌اند.

۲. برهان نظم

بدانکه معرفت الهی و اسماء باری تعالی عرّشانه از آن جلیل تر است که کسی بیتلقین و ارشاد جناب مقدّس الهی و واسطه‌های او آن را به عقل ناقص خود بیابد؛ لهذا حقّ جلّ جلاله در آیات متعدّده، توحید و یگانگی خود را و اوصاف و عدل خود را ذکر کرده است. پس عقل از ارشاد چون تفکر نماید به توفیق الهی و به متابعت آثار حجّت‌های او، یقین

خواهد کرد بر خود صناعی که نظیر و ماندنی نداشته باشد زیرا که هرکه نظر نماید در افعال الهی و آثار محکمه او مانند خلقت آسمانها و زینت آنها به ستارهها و آفتاب و ماه و حرکت کردن آنها و طلوع کردن و غروب نمودن آنها و نظر کند به زمین و آنچه در آنها است از کوهها و معدنها و نهرها و چشمهها و دریاها و درختها و حیوانات و گیاهها و آنچه در میان آسمان حادث می‌شود و ظاهر می‌گردد / ۲۵۰/ از ابرها و بادها [و] باران و برف و رعد و برق و صاعقهها و نظر کند به انسان^۸ که حَسْبِحَانَهُ و تعالی چگونه او را از نطفه گندیده از صُلب مرد بیرون آورد^۹ و جمع کرد میان ذکر و انثی و محبت و دوستی انداخت در میان مرد و زن و چگونه مسخر گردانید در ایشان شهوت جماع را و بیرون آورد نطفه را از مرد و چگونه کشید خون حیض را از اعماق عروق و جمع کرد آن را در رحم و چگونه خلق کرد مولود را از نطفه و چشاند است به او^{۱۰} حیض را و آن را غذای او قرار داده است و چگونه خلق کرد از برای او^{۱۱} استخوان را و پوشانیده او^{۱۲} را به گوشت و ترکیب کرده است او^{۱۳} را به پی‌ها و رگ‌ها و چگونه سر او را مدور گردانیده است و چشم و گوش و بینی و دهان او را شکافته است و دست‌ها و پاهای او را دراز گردانیده است و سرهای آنها را به انگشتان تقسیم کرده است، هرآینه قطع و جزم خواهد نمود که از برای این آثار محکمه صناعی هست که قادر است بر هر چیز و عالم است به هر چیز و حی و مرید و کاره^{۱۴} است و کاملی است که هیچ نقصی در او نیست و به هیچ چیز محتاج نیست و حکیمی است که هرگز فعل و کار عبث از او صادر نمی‌گردد و نمی‌کند مگر آنچه را که اصلاح بندگان در آن باشد و حَقْعَرَشَانَهُ معرفت خود را به این طریق در کتاب عزیز اشاره فرمود [و] در آیات متعدده به این نحو تلقین نمود و بعضی از آن آیات این است که فرمود: {إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ} ^{۱۵} یعنی به درستی که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و جاری شدن کشتی‌ها در روی آب‌های دریا [برای] منفعت مردمان و آنچه نازل می‌کند خداوند عالم باران را از آسمان و زنده می‌کند به آب باران گیاه را بعد از مردن آن و پهن کردن حق تعالی در زمین از هر حیوان حرکت کننده و وزیدن بادها و ابرها که مسخر کرد آنها را در میان آسمان و زمین، هرآینه آیات و علامات است برای معرفت باری تعالی از برای قومی که به این آیات / ۲۵۱/ و علامات تعقل و تفکر نمایند و شکی نیست که هر یک از این آثار مذکوره در آیه مذکوره به حسب عقل و دلیل واضح و برهان قاطع است بر وجود صانع عالم که قادر و مرید و کاره و غنی و غیرمحتاج کامل [و] بینقص است و آیات داله بر وحدت و قدرت و علم و کمال باری تعالی‌شأنه در کلام مجید بسیار است و گروه ثلاثه مذکوره یعنی حکما و اشاعره و صوفیه اعتماد به عقول ناقصه خود نمودند و خواستند که بیارشاد و تلقین صانع عالم و واسطه‌های او معرفت صانع عالم را بیابند. پس به این سبب از جاده مستقیمه به در رفته‌اند و کافر شده‌اند.

۳. اقسام حکما

اما حکما پس ایشان سه طایفه شده‌اند چنان‌که محمد غزالی در کتاب «منقذ الضالاه»^{۱۷} در مذمت حکما گفته است که ایشان فرق‌های بسیاری و نشانه‌های کفر و الحاد همه ایشان را فراگرفته است و از حق دور افتاده‌اند و با بسیاری، ایشان منقسم می‌شوند به سه قسم و اقسام آنها^{۱۸} دهریه و طبعیه و الهیه [است].

اما دهریه پس ایشان طایفه‌اند از قدما که انکار کردند صانع مدبر عالم قادر را و گمان کردند که عالم همیشه چنین موجود بود و هست و خواهد بود بیصانع و حیوان همیشه از نطفه است و نطفه از حیوان است. پس این گروه زنادقه نامند و زنادقه‌اند. و صنف دوم طبعیه‌اند و اکثر گفت‌وگوی ایشان از عالم طبیعت و عجایب حیوانات و نباتاتست و بسیار داخل شدند در تشریح اعضای حیوانات. پس عجایب صنع حق تعالی و بدایع حکمت او را در آنها دیدند، مضطر و ملجأ^{۱۹} شدند به اعتراف به فاطر حکیمی که مطلع است بر غایات امور و مقاصد آنها و منافع اعضای حیوان و به این سبب علم ضروری به هم رسانید به کمال تدبیر بانی از برای بنای ابدان حیوان خصوصاً انسان ولیکن اعتقاد ایشان اینست که ارواح و نفوس بعد از مرگ معدوم می‌گردند و دیگر هرگز زنده نمی‌شوند و انکار بهشت و جهنم و قیامت و حساب نموده‌اند و برایشان از برای طاعت ثواب و از برای معصیت، عقابی قائل نشدند و لجام بندگی از سر خود برداشته‌اند و مانند حیوانات منعم^{۲۰} در شهوات گردیده‌اند و این گروه نیز از زنادقه‌اند زیرا که اصل ایمان که آن اعتقاد است به خدا و به روز جزا و ایشان به خدا اعتقاد نموده‌اند / ۲۵۲/ و روز جزا را انکار کرده‌اند و قسم سوم ایشان را الاهیون گویند و از این طایفه است سقراط که او استاد افلاطون است و افلاطون استاد ارسطاطالیس است و ارسطاطالیس بود که منطق را اختراع نمود و علم و طریق پنهان ایشان را اظهار نمود و این طایفه بر دو طایفه گذشته ردها [دارند] و این طایفه اعتقاد درست به معاد ننموده‌اند چنان‌که غزالی مذکور در خاتمه کتاب «تهافت حکما»^{۲۱} بعد از ذکر مذاهب ایشان و ابطال عقاید ایشان گفته است که اگر کسی گوید که شما تفصیل مذاهب حکما را نقل کرده‌اید، آیا قطع می‌کنید به اینکه حکما کافرند و واجب‌القتل می‌دانید کسی را که اعتقاد نماید به اعتقاد ایشان؟ جواب می‌گوییم که بلی ما ایشان را کافر می‌دانیم.

۴. کفریات حکما

دو سه مسائل از آنها آنست که ایشان قائل شدند به قدم عالم و گفتند که جواهر همه آنها قدیم‌اند و دوم آنست که اعتقاد ایشان اینست که خداوند عالم^{۲۲} به همه جزئیاتی که جاری می‌شود میان اشخاص خلق، احاطه کرده است و سوم آنست که ایشان انکار کرده‌اند مبعوث شدن اجساد و حشر آن را و هرکه یکی از این مسائل را اعتقاد نماید، تکذیب انبیا^(س) نموده است زیرا که احدی از فرق مسلمین به اینها اعتقاد نکرده است تا اینجا تفسیر کلام غزالی بوده است.

بدانکه این طایفه حکما خرابی بسیاری به دین حق رسانیده‌اند از راه تأویل. و انکار «ما جاء به النبی (ص)»^{۳۳} نموده‌اند و یکی از سخنانی که گفته‌اند آنست که صانع عالم را واجب‌الوجود نامیده‌اند با آنکه اسماء‌الله توقیفی است یعنی هر اسمی که در قرآن و در اخبار و در دعا‌های مأثوره برای باری تعالی‌شأنه وارد شده باشد، نامیدن حق تعالی را به آن جایز است و هرچه که وارد نشده باشد، نامیدن به آن نام جایز نیست و یکی از اعتقادات باطله ایشان آنست که ایشان عقول و ارواح را مجرد دانسته‌اند و با آنکه ظاهر آیات و اخبار بلکه صریح آن‌ها آنست که تجرد از صفات مختصه باری تعالی است و یکی از اعتقادات باطله فلاسفه اینست که ایشان فعل خدا را منحصر دانسته‌اند در عقل اول و گفته‌اند که عقل اول از صانع صادر شده است بر وجه ایجاب یعنی حق تعالی قادر بر ترک آن نبود مانند آتش / ۲۵۳/ العیاذ بالله که قادر بر ترک سوختن نیست و فرقی که ایشان در میان صانع و آتش کرده‌اند، آنست که [آتش] علم بر فعل خود ندارد و صانع علم دارد و بعضی آن فرق را نیز انکار کرده‌اند به سبب آنکه صانع عالم را، عالم به جزئیات واقعه نمی‌دانند قبل از وقوع آن. پس بنابر اعتقاد این جماعت فرقی میان الله تعالی و فعل آتش نیست. بنابراین الله عزوجل را فاعل موجب دانسته‌اند و لازم آید از این قول ایشان که خداوند عالم قادر بر یک فعل نیز نباشد زیرا که قادر در لغت عرب و در عرف شرع کسی است که تواند بکند و نکند و بنابر اعتقاد باطل ایشان که می‌گویند خدای تعالی مضطر است بر ایجاد عقل و نمی‌تواند آن را ترک نماید، پس قادر بر عقل نیز نخواهد بود و معنای این اعتقاد فلاسفه آنست که خدا قادر بر هیچ فعل نیست و این اعتقاد مخالف نصوص قرآن و احادیث و اجماع است و این کفر صریح است و یکی از اعتقادات [باطله] ایشان اینست که عقل اول را که آن را فعل خدا می‌دانند و نه عقل دیگر را و آسمان و زمین همه این‌ها را قدیم می‌دانند یعنی هیچ‌وقتی نبود که این‌ها نباشند و نیستی بر وجود ایشان پیشی نگرفت و این قول کفر صریح است زیرا که این امر مخالف اجماع اهل اسلام و احادیث متواتره و نصوص قرآنیست بلکه عقل بالبدیهه حکم بر بطلانش می‌کند زیرا که نزد عقل صحیح، محال است که مخلوق همیشه با خالق باشد چنان‌که در خبر حضرت امام رضا^(ع) مذکور است که اگر چیزی با صانع عالم بوده باشد، جایز نیست که خداوند عالم خالق آن چیز باشد زیرا که آن چیز همیشه با او بود. پس چگونه خدا خالق چیز است که همیشه با او بود؟! و در خبر دیگر فرمود که مرید قبل از اراده است و فاعل پیش از فعل است با آنکه حق عزشأنه در کلام مجید فرموده است که خداوند عالم آسمان و زمین را در شش روز خلق کرده است و در آیات بسیار و اخبار متواتره وارد شده است که آسمان و زمین و غیر آن‌ها همه مخلوق الهی و حادث‌اند و یکی از اعتقادات باطله ایشان آنست که فعل صانع عالم معلل به غرض نیست و گفتند چنان‌که آتش اقتضای سوختن می‌کند بیآنکه فایده منظورش باشد، ذات باری نیز اقتضای / ۲۵۴/ خلق کردن می‌کند بیآنکه فایده منظورش باشد نه از برای خود و نه از برای غیر خود و آنچه گفتند که فایده برای خود نیست، راست است و اما فایده از

برای غیر، پس آن خلاف نصّ قرآن مجید است و مخالف اخبار و اجماع است و حقّ تعالی در قرآن مجید فرموده است {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ} یعنی خلق نکردم جنّ و انس را مگر از برای عبادت و شکی نیست که فایده عبادت عائد خلق می‌گردد زیرا که حقّ تعالی غنی بالذات است و یکی از اعتقادات باطله ایشان اینست که بنده فاعل موجب است یعنی در فعل خود مضطرّ است به این معنی که هر کاری که می‌کند نمی‌تواند که آن را نکند و آنچه را که نمی‌کند نمی‌تواند آن را بکند و گفتند با این قول عذاب کردن خدا کفّار و فجّار را چه معنی دارد و جواب گفتند که این شرّ قلیل است بر آنچه مترتب می‌شود بر آن از خیر کثیر زیرا که این عذاب باعث می‌شود بر منع مکلفین از بسیاری معاصی و فساد و ایضاً گفته‌اند که این عذاب ثمرات افعال قبیحه است و خاصیت و تأثیر آنست چنان‌که سموم قاتله هلاکت است و مآل کلام ایشان آنست که حقّ تعالی کفّار و فجّار را مضطرّ گردانیده است در کفر و فجور آنگاه ایشان را عذاب می‌کند به آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود و از این سخن ایشان لازم می‌آید که صانع عالم ظلم کند و دروغ گوید زیرا که خود فرموده است که او ظلم بر بندگان نمی‌کند و هر چه بر گروه جبریّه لازم می‌آید از اسناد ظلم و قبح و تکلیف مالا یطاق بر ایشان لازم می‌آید.

۵. خلق افعال

بدانکه امتّ یعنی اهل قبله در خلق افعال بر هفت قول قائل شدند:

اول مذهب فلاسفه و ایشان گفتند که بنده فاعل مضطرّ است چنان‌که دانستی.

دوم مذهب جهّم بن صفوان ترندی و تابعان اوست و ایشان گفتند که فرق نیست میان حرکت مرتعش و حرکت صحیح و بنده فاعل هیچ فعل نیست و این قول در نهایت ضعف است زیرا که صاحب رعشه قدرت بر منع رعشه ندارد، به خلاف حرکت دست صحیح از برای کتابت و غیر آن زیرا که صاحب دست صحیح می‌تواند که دست خود را حرکت ندهد.

و سوم مذهب اشعری است و ایشان می‌گویند که فعل واقع می‌شود و به اراده خالق و خلق هر دو ولیکن اراده بنده در حین صدور فعل است و نه پیش از آن / ۲۵۵/ و اراده بنده ضعیف و غیر مؤثر است و این قول با اقوال گذشته تفاوت ندارد مجبور بودن بنده در افعال خود زیرا که اراده غیر مؤثر بنده را از جبر بیرون نمی‌کند.^{۲۵}

و چهارم مذهب قاضی باقلانی است از علمای اهل سنت و او گفته است که اصل فعل و ذات آن از خداست و صفت حسن و قبح آن نسبت به بنده است و ماحصل سخن او آنست که نماز و زنا اصل حرکت آن‌ها از خداست و حرکت نماز نماز است و حرکات زنا زنا است و این کلام ضعیف است زیرا که هرگاه اصل حرکت به اراده خدا و کار او باشد، بنده در آن کار مجبور خواهد بود و این با اقوال^{۲۶} گذشته فرق نخواهد داشت در مجبور بودن بنده. و پنجم مذهب ابواسحاق است و ایضاً اهل سنت و او گفته است که قدرت خدا و قدرت بنده هر دو مؤثر است و فعل بر هر دو قدرت واقع می‌شود و آنچه لازم می‌آید از جبر^{۲۷} بر

ارباب اقوال سابقه بر او نیز لازم می‌آید.

و ششم مذهب اکثر معتزله است و ایشان گفتند که بنده در فعل خود مستقل است خواه که آن فاعل طاعت باشد و خواه معصیت باشد و توفیق خدا را در اول و خذلان او را در دوم^{۲۸} دخلی نداند حتی آنکه جبائیه ایشان گفتند که عین فعل بنده را خدا قادر نیست و گروه معتزله را ملقب گردانیدند به مفوضه زیرا که ایشان را اعتقاد آنست که حق سبحانه و تعالی امر ایشان را به ایشان مفوض گردانید به نحوی که ایشان در طاعات محتاج به توفیق و عصمت نیستند و در معصیت گفتند که مشیت بنده بر مشیت خدا غالب می‌شود و خذلان الهی را در معاصی انکار کرده‌اند و علی بن ابراهیم در مقدمات تفسیر خود گفته است که معتزله گفتند که افعال ما مخلوق ماست و ما آن را خلق می‌کنیم و از برای خدا در آن صنع و مشیت و اراده نیست و گفتند آنچه ابلیس می‌خواهد می‌شود و آنچه خدا می‌خواهد نمی‌شود و فضل بن شاذان در کتاب «ایضاح» گفته است که معتزله می‌گویند که خدای تعالی در ما قضا و حکم نکرده است و تقدیر ننموده است در ما خیر و شر را و گفتند اعمال بندگان مخلوق خدا نیست و یکی از علمای شافعیه گفته است که بنده در فعل خود مستقل است و آن فعل تازه و ابتدا است و قضا ۲۵۶/ و قدری بر آن سبقت نگرفته.

و مذهب هفتم امر بین الامرین است و مذهب [حق] در میان این مذاهب هفت‌گانه همین مذهب^{۲۹} است و حضرت امام جعفر صادق^(ع) آن را ثابت گردانید و مذاهب پنج‌گانه گذشته را که مآل آن‌ها جبر و ظلم است با مذهب تفویضیه را باطل گردانید و فرمود که «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»^{۳۰} یعنی جبر نیست و تفویض نیست بلکه امریست میان این دو امر یعنی بنده خیر را می‌کند و شر را ترک می‌کند به توفیق و عصمت خدا و شر را می‌کند و خیر را ترک می‌کند به خذلان خدا.

۶. توضیح و تفسیر امر بین الامرین

اگر کسی گوید که چه چیز است توفیق و عصمت و خذلان؛ جواب گوئیم که توفیق آنست که خداوند عالم بعد از آنکه بنده را قدرت و استطاعت بخشیده است بر کردن کارهای خیر و ترک نمودن کارهای بد پس گاهی کارهای چند می‌کند که بنده را نزدیک می‌گرداند به فعل طاعات و دور می‌گرداند او را از معاصی و این نزدیک گردانیدن را توفیق می‌گویند و آن دور گردانیدن [را] عصمت می‌گویند و گاهی این مقرب و مبعّد را نمی‌کند بلکه بعد از آنکه او را نهی کرده است او را به حال خود می‌گذارد و این تخلیه را خذلان می‌گویند و روایاتی که به این مضامین دلالت بکند بسیار است؛ چنان‌که شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله روایت کرده است که آن جناب فرموده است که نگویید خدا خلق را به نفس‌های ایشان گذاشت تا آنکه سست کرده باشید سلطنت الهی را و نگویید که خلق را مجبور گردانیده است در اعمال که اسناد ظلم به او داده باشید ولیکن بگویید که خیر به توفیق خداست و شر به خذلان خدا و همه این‌ها در علم سابق الهی بود.

و ایضاً ابن بابویه در کتاب «توحید» به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق^(ع) که فرموده است که مردم در قدر بر سه قسم اند: مردی گمان می‌کند که خدای عزوجل خلق را جبر بر معاصی نموده است این کس خدا را در حکم او ظالم دانسته‌اند و چنین [کسی] کافر است و مردی هست که گمان می‌کند که خدا خلق را به نفس‌های ایشان گذاشته است و این کس سست گردانیده است سلطنت خدا را و مردی که گمان کرده است که خدا تکلیف کرده است بندگان را به چیزی که طاقت آن را دارند و تکلیف / ۲۵۷/ نکرده است ایشان را به آنچه که طاقت آن را ندارند و وقتی که کار نیک کند خدا را حمد می‌کند و وقتی کار بد می‌کند استغفار می‌کند. پس این مرد مسلم است و به حق رسیده است.

و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت امام جعفر صادق^(ع) عرض کرده است که آیا حق تعالی خلق را جبر بر معاصی نموده است؟ حضرت فرموده است که نه. عرض کرده است که امر را تفویض نموده است به سوی ایشان؟ فرمود که نه. عرض کرده است که پس چگونه است؟ فرموده است که لطفی است از پروردگار ما بین این دو امر. و ایضاً ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق^(ع) فرموده است وقتی که بنده بکند آنچه را که خدای عزوجل او را به آن امر نموده است از طاعت و آن کار بنده موافق امر خدا باشد، آن بنده را موفق می‌نامند و وقتی که بنده اراده نماید که داخل گردد در چیزی از معاصی الهی و خداوند عالم حائل گردد میان او و میان معصیت و آن ترک او از برای خدا باشد، پس آن ترک به توفیق حق تعالی باشد و هر وقتی که آن بنده را واگذارد و حائل نگردد میان او [و] میان آن کار بد او پس او را مخذول گردانید و یاری نکرد و توفیق نداد.

و شیخ طبرسی به سند معتبر از حبيب سجستانی^{۳۱} روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر^(ع) فرموده است که در تورات نوشته است که ای موسی من تو را خلق کردم و برگزیدم و قوت بخشیدم و امر کردم تو را به طاعت خود و نهی کردم از معصیت خود. پس اگر مرا اطاعت کنی تو را اعانت کنم بر طاعت خود و اگر مرا معصیت کنی تو را اعانت نکنم بر معصیت خود. ای موسی از برای منست منت بر تو در طاعت تو که مرا کردی و از برای منست حجت بر تو در معصیت تو.

و ابن بابویه به سند معتبر در کتاب «توحید» از فضل بن عمر روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق^(ع) فرمود که جبر نیست و تفویض نیست بلکه امریست میان این دو امر. عرض کردم که چه چیز است امر میان این دو امر؟ فرمود که مثل این مثل مردیست که تو او را دیده باشی بر معصیتی. پس او را / ۲۵۸/ نهی کرده باشی و او^{۳۲} منتهی نشده باشد و او آن معصیت را کرده باشد. پس قبول نکردن او قول تو را در ترک معصیت چنین نیست که تو او را به آن معصیت امر کرده باشی.

و^{۳۳} اگر زیاده از این را در این باب خواسته باشی رجوع نما به کتاب «عدل» و رساله

«جبر و اختیار» که زیاده از این را در آن‌ها ایراد نموده‌ام و ذکر همه اعتقادات باطله را در این رساله ممکن نیست.

۷. ترجمه کتب فلسفه در زمان مأمون عباسی

اگر گویند که حق تعالی در قرآن مجید علم را مدح نموده است و احادیث بسیار در مدح علم از پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است و حکمت فلسفه علم است. جواب گوییم که در احادیث وارد شده است که علم آیات محکمات قرآن است و احادیث است و مردم در امور دین خود بعد از آنکه دست ایشان به حجت خدا و واسطه‌های او نمی‌رسید، رجوع به این دو چیز میکردند و چون زمان مأمون عباسی که یکی از مخربان دین و کشنده و قاتل ثامن ائمه طاهرین است و او به وسوسه و فریب شیطان کتب فلسفه را که افکار واهی و خیالات فاسده حکماء یونان و [...] در آن هست، از بلاد روم آورد و امر کرد که عارفان به لغت عرب و یونان را که آن کتب را به زبان عرب ترجمه نمایند و سعی تمام در این باب کرد چنان‌که صاحب «تاریخ حکما» نقل کرد در کتاب خود که مأمون اموال بسیار صرف این کار کرد و سبب رغبتش در این کار آن بود که او ارسطاطالیس^{۳۴} را به خواب دید و گفت در خواب ازو پرسیدم که فعل حسن کدام است؟ گفت آنست که نزد عقل حسن باشد. گفتم بعد از آن کدام است؟ گفت آنچه نزد شرع حسن باشد. گفتم بعد از آن کدام است؟ گفت آنچه نزد عرف حسن باشد. گفتم بعد از آن کدام است؟ گفت لا. یعنی غیر این‌ها دیگر چیزی نیست که حسن باشد. و شکی نیست که ابلیس خود را به این صورت به او نمود که او را بدارد به ترویج طریقه باطله فلسفه که باعث خرابی دین و ضعف یقین و حدوث شکوک و شبهه شیاطین است در میان مردم پهن کند. و چون خلیفه نایب بود و اهل سنت نظر به آنکه پیوسته طالب باطل‌اند و طالب دنیایند برای گرفتن وظیفه‌ها و تحصیل کردن ۲۵۹/ مال و دنیا بر آن طریقه باطله اجتماع نمودند تا آنکه تقرّب به نزد خلیفه به هم رسانند. مشغول به تحصیل و تعلیم آن علم گردیدند و بعد از زمان مأمون در زمان سایر خلفا نیز علمای مخالفین عمر را صرف تعلیم و تعلّم علم فلسفه کردند و امرا و علمای ایشان مردم را به این ترغیب می‌کردند تا آنکه مردم را از طریقه حقه آل محمد صلی الله علیهم و اخبار و احادیث ایشان منع می‌نمایند.

۸. دانشمندان شیعه و فلسفه

و اما شیعه امامی در هر زمان متابعت ائمه خود را می‌نموده‌اند و در اصول و فروع متابعت ایشان می‌کردند و متوجه این علم نگردیدند تا در آخر زمان خلفاء^{۳۵} بعضی از فضلاء شیعه بنابر مصلحتی که می‌دانستند^{۳۶} تحصیل فلسفه کردند^{۳۷} و مسائل باطله‌اش را رد نمودند^{۳۸} و خواجه نصیر طوسی در کتاب «شرح اشارات» که از برای فزیح و رسوایی فخر رازی که از اکابر علماء اهل سنت است نوشته است، متوجه ابطال مسائل فلسفه نشده است ولیکن در رساله «فصول» بیان بطلان مسائل فلسفه که مخالف دین است، نموده است.

پس بعد از آن رفته‌رفته در میان شیعه نیز فلسفه شایع شده است به نحوی تا آنکه جاهلان

مذهب گمان کردند که فلسفه از علم دین است بلکه کسی آن را نخواند، آن کس را جاهل و خداناشناس می‌دانند. پس در طلب آن علم سعی‌ها کردند و از علم دین که احادیث اهل بیت طاهرین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین است خود را محروم و بیبهره ساختند.

۹. وضع فلسفه قبل از مأمون عباسی

اگر کسی پرسد که قبل از مأمون ملعون آیا احدی از اهل اسلام خبری از کتاب‌های فلسفه داشتند یا نه، جواب گوییم که در کتاب «رشف‌النصایح» مذکور است که در زمان عبدالله بن مسعود که از جمله صحابه است ابوه‌ریره کندی کتابی از کتاب‌های فلاسفه^{۳۹} در شام به دستش افتاد. به نزد عبدالله بن مسعود آورد. عبدالله طشت و آب طلب کرد. چنان آن کتاب را شست که اثری از آن نماند.

و ایضاً در آن کتاب مذکور است که یکی از خلفای عباسی را ناصر دین‌الله ملقب کرده بودند و آن خلیفه امر کرد که «شفا»ی ابن‌سینا را شستند و در سال هفتصد و شصت سلطان مبارزالدین محمد مظفر اطراف ممالکی که در حیطة تصرف او بود /۲۶۰/ مانند فارس و کرمان و یزد و اصفهان و لرستان سه چهار جلد از کتاب‌های این طایفه را در عرض دو سال به آب شستند.

۱۰. مدح حکمت در قرآن

و کسی گمان نکند که چون می‌شود^{۴۰} که علم فلسفه مذموم باشد و حال آنکه آن حکمت است و حق تعالی حکمت را در قرآن مدح کرد و فرمود: {وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا} یعنی هر که حکمت به او داده شد پس خیر کثیر به او داده شده است و فرموده است: {وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ} یعنی به تحقیق که لقمان را حکمت عطا کردیم. زیرا که جواب گوییم که حکمت لفظ عربی است نه یونانی و عرب را چیزی از فلسفه نبود و حکمت را در علم فلسفه استعمال نکرده بودند. و محمد بن یعقوب در کتاب «کافی» در باب معرفت امام از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام والصلوة روایت کرده است در تفسیر آیه اول که مراد از این حکمت طاعت خدا و معرفت امام است.^{۴۱}

و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه دوم^{۴۲} حدیثی روایت کرده است که مراد از حکمت معرفت امام زمان است و به لقمان معرفت امام زمان او به او داده شد^{۴۳} و از حدیث دیگر مستفاد می‌شود که حکمت ضد هوا و خواهش نفس اماره است. پس معنای حکمت در این روایت خواهش عقل است و بنابراین حکیم کسی است که اطاعت خواهش‌های نفسانی ننماید بلکه مطیع عقل باشد و هیچ منافاتی در میان این احادیث نیست زیرا که حکمت در اصل اراده و خواهش عقل است و آن کلمات حقی [است] که از عقل صحیح کامل صادر می‌شود.^{۴۴} پس هرگاه عقل کامل می‌شود حکمت در دل کامل و قوی شود و هوای نفس ناقص و ضعیف گردد و هرگاه عقل ناقص و ضعیف شود، هوای نفس قوی گردد.

شکی نیست که امام مربی و طیب عقل است و معالجه‌اش عقل و حکمت را قوی و کامل

گرداند. پس اگر کسی امام خود را بشناسد و به معالجه او و فرموده او^{۴۷} عمل نماید و کلمات حق را از او یاد گیرد عقل و حکمتش کامل شود و اگر امام را نشناسد و کلمات حق از او نشنود نفس او قوی گردد و عقل و حکمتش ضعیف شود. پس چون معرفت امام /۲۶۱/ سبب قوت عقل و حکمت است، بنابراین حکمتش نامیده‌اند. پس از آنچه مذکور شد معلوم شد که منافاتی در میان این احادیث که در تفسیر حکمت واقع شده است نیست و دانسته شد که حکمت را به متابعت اصحاب عصمت^(ص) تحصیل می‌توان نمود. پس هر که به معالجه ائمه صلوات‌الله‌علیهم عقل او صحیح گردد، حکمت در دل او ثابت گردد.

و حضرت امام جعفر صادق^(ع) فرموده است که هر که زهد ورزد در دنیا خداوند عالم حکمت را در دل او ثابت گرداند و زبان او را به آن ناطق گرداند و او را به عیب‌های دنیا و درد آن بی‌نا گرداند و او را از دنیا به سلامت بیرون برد به سوی دارالسلام که آن بهشت باشد.

۱۱. از جمله حکمت‌ها رضای به قضاء الهی

و از جمله حکمت‌ها که به سبب زهد در دل ثابت می‌شود رضای به قضاء الهی و تسلیم امرهای اوست و تفویض جمیع امورات به سوی خدا؛ چنان‌که حضرت امام جعفر صادق^(ع) فرموده است که رسول‌خدا^(ص) در سفر بود. روزی سوار چندی به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند السلام علیک یا رسول‌الله. حضرت متوجه ایشان گردید و فرمود شما کیستید؟ عرض کردند که ما راضی شدیم به قضای خدا و امر او را تسلیم نمودیم و امور خود را به او واگذاشتیم. پس حضرت رسول^(ص) در شأن ایشان فرمود که علماء‌اند حکماء‌اند. نزدیک است که از بسیاری حکمت [به] درجه پیغمبران برسند. پس به ایشان فرمود که اگر راست می‌گویید بنا مکنید خانه [ای] را که در آن ساکن نمی‌شوید و جمع نکنید آنچه را که نمی‌خورید و بپرهیزید از خداوندی که بازگشت شما به سوی اوست.

پس^{۴۸} مقتضای این حدیث شریف آنست که هر که به قضای الهی راضی شد و امر او را تسلیم نمود و امور خود را به پروردگار خود واگذاشت و متصف به این اوصاف حمیده و مانند آن از سایر صفات شده است، آن کس صاحب عقل و حکمت است و زبانش به حکمت که مواعظ و نصایح حقه باشد جاری می‌گردد؛ چنان‌که حق سبحانه و تعالی در باب لقمان فرموده است که /۲۶۲/ ما به او حکمت عطا کردیم و حکمت او آن بود که سخن‌های حق و نصایح پسندیده به مردم القا می‌نمود و بیشک حکمت او حکمت فلسفه نبود که باعث تضییع عمر و احداث شکوک در دل‌ها باشد و لقمان را خدای تعالی عارف گردانیده بود به حجت خود و او از حجت الهی حق را تعلیم می‌گرفت و مردم را موعظه می‌کرد؛ چنان‌که موعظه‌های او در اخبار مذکور و در کتب علما مسطور است.

۱۲. حکمت فلسفه و فهم قرآن و احادیث نبوی

و بعضی چنین گمان کردند که حکمت فلسفه و هر چیز که در زمان مأمون ملعون در میان اهل اسلام به هم رسید، در فهم احادیث نبوی و کمال معارف دینیّه دخل تمام دارد و این

توهم غلط است زیرا که همه مفسرین ذکر کرده‌اند که آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي} ^{۴۹} در روز غدیر خم در سفر حجّه الوداع نازل شد و مضمون آیه شریفه آن است که در آن روز دین کامل شده است و حضرت امام رضاعليه التحية والثناء فرموده است که هر که گمان کند که در آن روز دین کامل نشده است، کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد نماید او کافر است. چگونه تتبع فلسفه در فهم احادیث نبویه دخل دارد و حال آنکه مخالفت به آیات قرآنی و احادیث نبوی دارد زیرا که خداوند عالم در تمام قرآن می‌فرماید که خدا به همه چیز عالم است، فلاسفه ^{۵۰} می‌گویند که حق تعالی علم به جزئیات حادثه قبل از حدوث آن ندارد حتی آنکه بعضی از علماء شیعه به این قول باطل قائل شدند و خداوند عالم در تمام قرآن می‌فرماید که الله جلّ شأنه بر همه چیز قادر است. فلاسفه ^{۵۱} می‌گویند که خدا هیچ چیز خلق نکرده است مگر عقل اول و آن نیز بر سبیل ایجاب و اضطرار ازو صادر گردیده است به نحوی که قادر بر ترک نبود؛ چنان‌که سابقاً ذکر کردیم که این گروه گمراه، ذات حق تعالی را تشبیه به آب و آتش کردند که این‌ها بسیط‌اند و از بسیط زیاده بر یک فعل صادر نمی‌گردد؛ چنان‌که مانی به این گمان باطل به دو قدیم قائل شده است که یکی نور و دیگری ظلمت [است].

۱۳. عقاید باطل ثنویه

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ^(ع) مسطور است که اهل پنج مذهب که یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکان عرب باشند، نزد حضرت رسول ^(ص) حاضر شدند و حضرت همه ایشان را /۲۶۳/ ملزم گردانید و از جمله گفت‌وگوهایی که با ثنویه کرد این بود که به ایشان فرمود که چه چیز شما را باعث شده است که این مذهب را قائل شده‌اید؟ گفتند که ما عالم را دو قسم یافته‌ایم: یک قسم خیر و یک قسم شرّ و انکار نموده‌ایم اینکه از یک ذات دو فعل صادر شود. نمی‌بینی که برف محال است چیزی را گرم گرداند؛ چنان‌که محال است که آتش چیزی را سرد سازد. پس بنابراین اثبات دو خالق کرده‌ایم که ظلمت و نور باشد. حضرت رسول ^(ص) به ایشان فرمود که نیافته‌اید که سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و کبودی می‌باشند و هریک آن‌ها ضد دیگری است زیرا که دو رنگ ازین رنگ‌ها با هم در یک محل جمع نمی‌شوند؛ چنان‌که گرمی و سردی ضد یکدیگرند. اجتماع آن‌ها ^{۵۲} در یک محل محال است. گفتند آری چنانست. حضرت فرمود که چرا به عدد هر رنگی اثبات صانع قدیمی نکرده‌اید تا آنکه فاعل هریک ازین رنگ‌ها غیر فاعل دیگری باشد؟ پس چون گروه ثنویه این کلام را شنیدند ملزم شدند. و شکی نیست که سخنان فلاسفه نظیر سخنان این جماعت ثنویه است و بطلان آن ظاهر است.

۱۴. لوازم باطل در نظریه «از واحد صادر نمی‌شود مگر واحد»

و ایضاً لازم می‌آید بنابر قول فلاسفه که می‌گویند که از واحد صادر نمی‌شود مگر واحد آنکه اسماء الهی مانند خالق و باری و مصور و کریم و رازق و رحیم و قاضی الحاجات و

مجیب‌الدعوات و غیر آن از اسما، که این‌ها اسماء عقول و نفوس باشند نه اسماء الهی. و لازم می‌آید که پیغمبران فرستاده عقل و نفس باشند و معجزه پیغمبران و نزول کتب و وحی ایضاً از عقول و نفوس باشد و ثواب‌دهنده و عقاب‌کننده نیز آن‌ها باشند.

و بنابراین قول تصریح کردن به جناب اقدس الهی و طلب حاجات از او نمودن صورتی ندارد و شک نیست که این اعتقاد کفر است و خلاف ضروری ملت اسلام و سایر ملل است و عموم قدرت الهی مقتضای نص قرآن مجید و احادیث متواتره است و انکارش بی شبهه کفر است.

۱۵. نقد ابن‌سینا

و بدانکه مخالفت‌های فلسفه با دین حق بسیار است و احصای آن‌ها در این رساله‌ها ممکن نیست و قبلاً از این گذشت که اصول مذهب /۲۶۴/ ایشان سه قسم است ولیکن ابوعلی بن سینا در اسلام این مذهب باطل را رواج داد. کتاب‌ها در این باب نوشته است مانند «شفا» و «اشارات» و غیر آن و این ابوعلی از اهل بلخ بود و در «مجالسالمؤمنین» مذکور است که پدر ابوعلی که نام او سینا بود یکی از ملاحده زمان بود و خود ابوعلی چنان‌که از کتاب «شفا»ی او ظاهر می‌شود سنی بود ولیکن بسیاری از سنیان او را کافر و ملحد میدانسته‌اند به سبب آنکه در اعتقادات تابع فلاسفه بود. و نقل کرده‌اند که وقتی مشغول مطالعه فلسفه بود گاهی که خواب بر او غالب می‌شد به شرب، خواب را از خود دفع می‌نمود و بعد از آنکه بنابر بی‌توفیقی و مدد شیطان در فلسفه کامل شد، عمرش تمام صرف دنیا و خدمت ملوک و تحصیل وزارت ایشان شد. خدمت جبابره^{۵۳} می‌کرد و پیوسته با ایشان بود تا آنکه در همدان فوت شد و در آن زمین مدفون گردید و اگر می‌خواهی از حال پیروان او مطلع گردی، حال آن‌ها را از حال او استنباط^{۵۴} کن.

۱۶. نقد ابونصر فارابی

و مروج دومی^{۵۵} این راه ضلالت و تقویت‌کننده این مایه شکوک و حیرت، ابونصر فارابی است که او را معلم ثانی و دوم^{۵۶} ارسطو می‌دانند. و فارابی نیز از توابع بلخ است و این گمراه در ظاهر سنی بود و در این فن مهارت شدید داشت و مریدان او نقل کرده‌اند از کمالات او این بود که ساز را بسیار خوب می‌نواخت به نحوی که سامعین به خواب می‌رفتند. و گفتند که ابونصر با قافله بود که راهزنان بر سر راه ایشان آمدند و ابونصر تیر می‌انداخت و با ایشان جنگ می‌کرد تا آنکه کشته شد و به اعتقاد معتقدانش در این کار خطا کرد که [به] تیراندازی مشغول شد بلکه می‌بایست که به سازندگی^{۵۷} مشغول شود تا آنکه راهزنان از ساز او به خواب روند [و] قافله از شرّ و ضرر راهزنان خلاص گردند.

۱۷. ذکر چند حدیث

ای صاحب انصاف، تفکر نما. از طریقه و صنعتی که آن را علم و حکمت نام گذاشتند [و] مردم مشغول تحصیل آن گردیدند و تمامی عمر گرانمایه، صرف آن می‌نمایند و خود را از فیض مطالعه اخبار اهل بیت اطهار^(ع) که [مزین]^{۵۸} به جمیع معارف حقّه است^{۵۹}

محروم می‌گردانند و ماحصلی در دست ندارند غیر شکوک و شبهاتِ شیطانی که خود /۲۶۵/ وحی کرد که ای موسی حفظ کن وصیت مرا از برای چهار چیز: اول آنکه تا ندانی که گناهانت آمرزیده شده است به عیب‌های دیگران مشغول مشو. دوم آنکه تا ندانی که گنج‌های من تمام نشده است به سبب روزی خود غمگین مباش. سوم آنکه تا ندانی^{۶۲} که پادشاهی من زائل می‌شود^{۶۳} امید از غیر من مدار. چهارم آنکه تا ندانی که شیطان مرده است از مکر او ایمن مباش.

و [خوانندگان فلسفه خود را محروم می‌کنند] از کلام حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه در «نهج‌البلاغه» که فرموده است که: طلب کردم رفعت را پس آن را در تواضع یافتم و ریاست را طلب کردم و آن را در علم یافتم و کرامت را طلب کردم و آن را در تقوا یافتم و مروّت را طلب کردم و آن را در صدق و راستی یافتم و نصرت را طلب کردم و آن را در پرهیزکاری یافتم و غنا را طلب کردم و آن را در قناعت یافتم و شکر را طلب کردم و آن را در رضا یافتم و راحت را طلب کردم و آن را در ترک سعی و حرص یافتم و ترک غیبت را طلب کردم و آن را در خلوت یافتم و ملک و پادشاهی را طلب کردم و آن را در زهد یافتم و عزّت دارین را طلب کردم و آن را در عمل صالح کردن یافتم و عافیت را طلب کردم و آن را در خاموشی یافتم و امن را طلب کردم و آن را در تلاوت قرآن یافتم و سنگینی ترازو را در آخرت طلب کردم و آن را در دوام ذکر الهی یافتم و نیکی را طلب کردم و آن را در سخاوت یافتم.

و این بابویه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق^(ع) روایت کرده است که گفت حضرت امیرالمؤمنین^(ع) فرمود که رسول‌خدا^(ص) فرموده است که هر که خدا را بشناسد و تعظیم او نماید منع می‌کند دهان خود را از کلام و شکم خود را از طعام و به تعب می‌دارد نفس خود را به صیام و قیام که پیوسته روزه می‌گیرد و نماز می‌کند. صحابه عرض کردند که پدران و مادران ما به فدای تو باد یا رسول‌الله ایشان اولیاء‌الله‌اند؟ حضرت فرمود که به درستی که اولیاء‌الله آنهایند و قتی که ساکت می‌گردند سکوت ایشان فکر است و وقتی که سخن می‌گویند سخن ایشان ذکر است و چون نظر کنند نظر ایشان عبرت است و چون نطق نمایند، /۲۶۶/ نطق ایشان حکمت است و چون راه روند راه رفتن ایشان [برای]^{۶۴} مردم برکت است و اگر نه برای آن اجل‌هایست که برای ایشان نوشته شده است، روح‌های ایشان از ترس عذاب و شوق ثواب در بدن‌های ایشان قرار نمی‌گرفت که ظاهر این حدیث شریف آنست که هر که خدا را شناخته است و تعظیم او کرده است، سخن بی‌فایده نمی‌گوید و حرام نمی‌خورد و مداومت به نماز و روزه می‌نماید. پس آنهایی که معاصی را از روی جرأت می‌کنند و از گفتن شرّ و خوردن حرام پروایی ندارند، به مقتضای این حدیث و مثل این حدیث آنست که آن‌ها خدا را نشناخته‌اند.

۱۸. معرفت کامل و ناقص

و جواب این اعتراض آنست^{۶۵} که معرفت دو قسم است: کامل و ناقص و مانند این طبقاتی

که در اخبار هست، وصف از برای معرفت کامل است و اما معرفت اهل غفلت پس آن ناقص است و این چنین معرفت مانند معرفت غلام مستی است^{۶۶} که به حال مولای خود دارد. اگرچه در حالت مستی اقرار به بندگی و غلامی دارد و اعتراف می‌کند که او مولای منست ولیکن در حقیقت نه خود را شناخته است و نه مولای خود را. و بنابراین نه از آقا می‌ترسد و نه از او شرم‌منده می‌شود در ارتکاب مخالفت بلکه در حضور آقای خود بدمستی‌ها می‌کند و سخنان ناشایسته می‌گوید تا وقتی که مستی از سرش بیرون رود و از اعمال بد پشیمان گردد و شرم‌منده و منفعل شود و با دیده گریان در مقام عذرخواهی درآید و اطاعت آقای خود را درست به جا آورد. پس آن معرفت اولی که پیش از توبه داشت معرفت ناقص بود.

پس اکثر مردم مانند غلام مست‌اند که سکر غفلت بر ایشان غالب شده که نه خود را می‌شناسند و نه خالق خود را. پس در حضور ملک‌الملوک بی‌ترسوشرم مخالفت او می‌کنند. پس اگر به توفیق ربّانی مستی خود را علاج کنند و به هوش آیند و هشیار شوند و خود را بشناسند که بنده‌اند نه آزاد و مسافرنده نه مقیم و تصوّر منزل‌های سفر خود نمایند که اوّلش صلب پدر است و دوّم^{۶۷} رحم مادر است و سوم^{۶۸} فضای دنیا است و چهارم ظلمات قبر است و پنجم صحرای محشر است و ششم^{۶۹} /۲۶۷/ جنّت یا سقر است و چون این مراحل را به نظر آورد، از خالق خودش حیا نماید و از کرده‌های بد نادم گردد. پس در زمره دوستان خدا داخل گردد.

۱۹. تفکر و عبرت

بدانکه فکری که دوستان خدا در حال سکوت می‌کنند چهار نوع است: اول فکر در احوال همسفران خود از آشنایان و دوستان است که ایشان چگونه بودند و به کجا رفتند و حال ایشان چگونه شد و بعد از آن فکر در احوال خود کردن است که عنقریب مثل حال ایشان خواهد بود و این فکر، جلاب دل است و دل را از هوا و هوس پاک می‌کند. دوم^{۶۹} فکر در آثار و عظمت الهی و انواع نعمت‌های اوست و این فکر سبب معرفت و محبت الهی می‌گردد. و سوم^{۷۰} در تقصیرات خود است و این فکر سبب شرم و ندامت و توبه و انابه است. چهارم فکر در انواع ثواب و عذاب الهی است و این فکر سبب خوف و رجا است.

بدانکه نظر عبرت که اولیاء الله می‌کنند اینست که به هرچه نظر کنند از آن معرفتی حاصل کنند مثلاً اگر بر خرابه نظر ایشان افتد به فکر ساکنان و بناکنندگانش افتند و اگر نظر بر عمارت نو^{۷۱} کنند خود را به فکر خرابی و و فنای اهلس اندازند.^{۷۲}

۲۰. تفسیر اولیاء الله

بدانکه لفظ اولیاء الله بر دو معنی اطلاق می‌شود. گاهی اولیاء الله می‌گویند، جماعتی را می‌خواهند که به امر خدا خلیفه و امام و صاحب‌اختیار امت باشند و عالم به جمیع احکام شریعت باشند و از جمیع کبائر و صغائر مطهّر و منزّه باشند و اطاعت امر ایشان بر همه کس فرض و واجب باشد و شکی نیست که ولایت به این معنی مخصوص امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و یازده فرزندان بزرگوار اوست و دلیل امامت آن بزرگواران را در «برهانیه» ایراد

نمودم از براهین عقلیه و قرآنیه و اخباریه و اوصافیه. و گاهی اولیا می‌گویند و دوست ایشان^{۳۳} را می‌گویند که اطاعت و پیروی ایشان را درست کرده باشند و در دوستی و متابعت ایشان کوتاهی نکرده باشد و تابعان حلاج و بایزید گمان کرده‌اند که به ریاضت امام و خلیفه می‌توان شد و از انبیا دانتر می‌توان شد و بیوساطت ملک /۲۶۸/ از خدا علم فرامی‌گیرند و این جماعت پیران خود را واجب‌الاطاعه و امام و خلیفه می‌دانند و به همین سبب پیران ایشان وقتی که بیند مردم بسیار به اطاعت ایشان درآیند، خروج می‌کنند چنانکه نوربخش از اکابر پیران این طایفه است، ادعا کرده است که مهدی و امام و واجب‌الاطاعه است و در زمان شاه رخ مکرر خروج کرد. و محی‌الدین که از اکابر ایشان است در کتاب «فصوص» گفته است که حضرت رسول^(ص) از دنیا رحلت کرد و از برای خود خلیفه تعیین نکرد زیرا که میدانست که بعضی از خلق خواهند بود که خلافت را از خدا بگیرند و احکام الهی را بیواسطه ملک از خدا فراگیرند و شک و شبهه نیست که صاحب چنین اعتقاد کافر محض است و دعوی^۴ کرده است که او خاتم‌الولایه و افضل از خاتم‌الانبیا است و معارف الهیه را از او بهتر دانسته^۵ و گفته است که من معارف را بیواسطه فراگرفتم و این اعتقاد لاشک کفر است و با این حال باطل‌طلبان روزگار اظهار دوستی و مریدی او می‌نمایند و ملای روم نیز از مریدان محی‌الدین است و اعتقاد اینست که به ریاضت، امام و خلیفه و هادی و مهدی می‌توان شد؛ چنان که در مثنوی گفته است:

پس به هر دوری ولی‌ای قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
هر که را خوی نکو باشد برست	هر کسی کاوشیشه دل باشد شکست ^۶
پس امام حی قائم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راهجو ^۷	هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست	و آن ولی کم از او قنبدیل اوست ^۸
و آنکه زین قنبدیل کم مشکات ماست	نور را در مرتبه ترتیبهاست
زانکه هفصد پرده دارد نور حق	پرده‌های نور دان چندین طبق
از پس هر پرده قومی را مقام	صفت‌فانند این پرده‌هاشان تا امام ^۹

و معنی این ابیات آنست که اعتقاد صاحب این ابیات آنست که هر که به ریاضت و مجاهده صاحب خویی خوب شود و هفتصد^{۱۰} پرده نزد حق را طی نماید ولی و امام و هادی و مهدی /۲۶۹/ می‌شود خواه از اولاد علی باشد و خواه از اولاد عمر و هر که ششصد و نود و نه پرده نور حق را طی کند قنبدیل امام می‌شود و چنین معلوم می‌شود که رومی در تحت قنبدیل بود و ششصد و نود [و] هشت پرده نور طی گردد و پرده او را باقی بود که ولی و امام و هادی و مهدی شود.

۲۱. سخنان باطل عرفا

و شک نیست در اینکه این سیر انواری که تابعان حلاج و بایزید دعوی^{۱۱} می‌کنند، خیال

محض است بعد از آنکه ترک حیوانی کردند و ریاضت‌های غیرمشروع کشیدند ممکن است که ایشان را حالتی به هم رسد مانند کسی که مالخیولیا داشته باشد یا بنگ^{۸۲} خورده باشد. پس در عالم خیال ایشان را این سیرها واقع می‌شود و ملای روم پیر خود را شمس تبریزی گفته است و در آن اشعار، پیغمبران را اسم برده است و گفته است که شمس افضل از همه ایشان است و گفته است که هرکه اسم شمس را به زبان برد، روح او مقبول حق می‌گردد و انا الحق می‌زند و شک نیست که این اعتقاد کفر است و ملای روم به اعتقاد مخلصان و مریدانش به سبب ارشاد شمس تبریزی آخر به مرتبه [ای] رسید که سیر جمیع هفصد طبقه نور نمود و ولی و امام و هادی و مهدی شد بلکه ازین مرتبه [ترقی]^{۸۳} نمود و به مرتبه ربوبیت رسید؛ چنان‌که نقل کردند که کسی از شمس احوال ملای روم پرسید. گفت اگر از قولش می‌پرسی {إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ}.^{۸۴} اگر از فعلش می‌پرسی {كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ}^{۸۵} و اگر از صفاتش می‌پرسی {هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ}^{۸۶} و اگر از ذاتش می‌پرسی {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}^{۸۷} و صاحب این سخن لاشک از همه کافرها کافرتر است و از هر زندیقی خبیث‌تر و نجس‌تر است. لعنت خدا بر کسی باد که چنین نسبت‌ها که مختص به ذات باری تعالی است آن‌ها را ثابت گرداند از برای غیر خدا.

و حضرت امیرالمؤمنین^(ع) را جمعی اسماء خدایی به او دادند. حضرت ایشان را به دود هلاک کرد و هرگاه این /۲۷۰/ اسما را نسبت به چنین ذات مقدس نتوان داد بهر خوک و خرس می‌توان داد؛ نعوذ بالله من خذلان الله.

تابعان حسن بصری و حلاج و بایزید دعوی می‌کنند و می‌گویند که ما عاشق خداییم و در دل ما غیر عشق خدا چیزی نیست؛ چنان‌که عطار از رابعه عدویه کلامی نقل کرده که مضمونش اینست که گفت دل من از محبت خدا چنان پر و لبریز است که دیگر جای محبت مصطفی و عداوت ابلیس را نیست و از ابوالحسن خرقانی گفته است که من چنان در {أَطِيعُوا اللَّهَ}^{۸۸} مستغرقم که در {أَطِيعُوا الرَّسُولَ}^{۸۹} خجالت‌ها دارم تا به {أُولِيَ الْأَمْرِ}^{۹۰} چه رسد.

۲۲. لفظ عشق

بیشبیه صاحب این اعتقادات و مذاهب از ملاحظه و زنادقه است زیرا که اهل بیت نبوت^(س) که هادیان راه محبت الهی‌اند هرگز لفظ عشق را در محبت خدا استعمال نکرده‌اند زیرا که لفظ عشق اسم مرضی است [...] که مستلزم خبط دماغ^{۹۱} و ضعف عقل است که هرگز مؤمن را از محبت خدا این حالت حاصل نشود بلکه محبت الهی مستلزم کمال عقل است. بلی جماعتی از اهل سنت که خدا را به صورت پسر امرد^{۹۲} خوش‌رو تصور می‌کنند ممکن است که عاشق شوند و خبط دماغ به هم رسانند بلکه دیوانه و مجنون شوند و کسوه و کلاه و خرقه پوشند و به آن لباس شهرت خود را مشهور گردانند و حضرت امام جعفر صادق^(ع) در مذمت لباس شهرت فرموده است که هرکه در

۱. بقره: ۲۸۲/۲.

از خدا پیرزه‌پیدا و خداوند به شما تعلیم می‌دهد. خداوند به همه چیز داناست. ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن.

۲. حدید: ۳/۵۷.

اول و آخر و پیدا و پنهان اوست و او به هر چیز داناست. ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن.

۳. سعدی، بوستان، باب اول در عدل و تدبیر و رأی، بخش ۶، گفتار اندر نظر در حسن رعیت مظلوم. (yon.ir/YmJua)

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی کتابخانه ملی ایران.

۵. محمدمهلی باقری، درس‌نامه کارگاه ویرایش و درست‌نویسی، ص ۱۸.

۶. فرهاد رضوان، راهنمای ویرایش و نگارش، ص ۱۰۴.

۷. اشاره است به آیه {حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ} (زمر: ۳۸/۳۹).

۸. نسخه: «حسان» به جای «انسان».

۹. اشاره است به آیه {إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَشْجَاعٍ} (انسان: ۲/۷۶). ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم. ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن.

۱۰. نسخه: «آن» به جای «او».

۱۱. نسخه: «آن» به جای «او».

۱۲. نسخه: «آن» به جای «او».

۱۳. نسخه: «آن» به جای «او».

۱۴. مقصود از «کاره» تسخیر کردن طبیعت است.

۱۵. نسخه: «الله».

۱۶. بقره: ۱۶۴/۲.

۱۷. نام صحیح این کتاب «المنقذ من الضلال» است.

۱۸. «اقسام آن‌ها» به جای «یک قسم ایشان».

۱۹. مَلَجًا: آنچه با آنکه به آن یا او پناه می‌برند. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۷، ص ۷۳۲۵.

۲۰. مُتَهَمِك: کوشش‌کننده. همان، ج ۷، ص ۷۴۴۱.

۲۱. نام صحیح این کتاب «تهافت الفلاسفه» است.

۲۲. در نسخه «احاطه» آمده. حشو است لذا حذف گردید.

دنیا لباس شهرت بپوشد، حق تعالی در روز قیامت لباس مذلت و خواری بر او بپوشاند^{۹۳} و در مذمت عشق آنست که از آن حضرت سؤال کردند از عشق فرمود که دل‌های جندی‌اند که از یاد خدا خالی‌اند. حق تعالی دوستی غیر خود را در آن‌ها داخل می‌کند.

۲۳. معبد و صومعه

و یکی از بدعت‌های این طایفه آنست که دست از خانه‌ها و مسجدها برمی‌دارند و در صومعه‌ها و تکیه‌ها ساکن می‌گردند.^{۹۴} محمدبن یعقوب کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق^(ع) فرموده است که نیکو صومعه‌ایست یعنی معبد است از برای /۲۷۱/ مرد مسلم خانه او که منع می‌کند در آن چشم خود را از نظر حرام و زبان خود را از سخن حرام و فرج خود را از شهوت حرام و علما نقل کرده‌اند^{۹۵} که اول کسی که صومعه را در اسلام برای این بدعت بنا گذاشته است حسن بصری و شاگردان او بودند که در بصره آن را بنا گذاشته‌اند و اول کسی که خانقاه و تکیه را بنا گذاشته است، امیر و بزرگ نصارا بود که در حله شام آن را برای اولیای اهل سنت بنا گذاشته است و صومعه حجره‌ایست که نصارا از برای عبادت می‌ساختند و خانقاه و تکیه خانه‌ایست که حجره‌های متعدده در آن بنا می‌کنند که تابعان حلاج و بایزید از برای جمعیت درویشان خود می‌سازند و هرگز در میان شیعه صومعه و خانقاه متعارف نبود.

بدانکه اول کسی که تصوف و رهبانیت را در میان اهل اسلام بنا گذاشت و راه این بدعت را گشود، حسن بصری بود و شاگردان او مانند رابعه عدویّه و حبیب عجمی^{۹۶} و مالک دینار و غیر ایشان ازین گروه اشرار که مرید او بودند بنای صومعه و صومعه‌نشینی و ترک نکاح و گوشت و بوی خوش را گذاشتند و بسیاری از سنت‌های پیغمبر^(ص) را ترک کردند و با این بدعت دعوی^{۹۷} کرامات بلکه معجزات کردند برای فریب دادن عوام و بسیاری از عوام اهل سنت را به این دعوی‌های دروغ فریب دادند^{۹۸} و بعد از آن جماعتی از اهل بلخ که محل دجال و معدن اشرار است مانند شقیق بلخی و ابراهیم ادهم و غیر ایشان این بدعت و طریقه را از حسن و شاگردانش فراگرفتند تا آنکه این طریقه شیطانیه در بلخ و ماوراءالنهر و سایر بلاد خراسان شایع شد.

۲۴. حسن بصری

و این طایفه استادان خود را اولیاء الله نام گذاشتند بلکه مذهب اشاعره و معتزله که سنیان بر آن‌ها اعتقاد دارند، اصل آن‌ها از حسن بصری است. و این صاحب بدعت از دشمنان امیرالمؤمنین^(ع) است و از یاوران عایشه بود و حضرت امیرالمؤمنین^(ع) به او فرمود که تو سامری این امتی و در خبر دیگر به او فرمود که تو برادر شیطانی. /۲۷۲/ در روایت دیگر به او فرمود که تو شیطانی و آن ملعون جنگ کردن با حضرت علی^(ع) برای یاری عایشه [را] واجب می‌دانست با آنکه حضرت رسول^(ص) به آن حضرت فرمود که یا علی صلح تو صلح منست و جنگ تو جنگ منست. دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر

۲۳. الإیمان الكامل الخالص المتنهی تمامه هو التسليم لله تعالى و التصديق به جميع ما جاء به النبي، محمد، محسن فيض كاشاني، الوافي، ج ۴، ص ۹۹. ایمان کامل خالص عبارت است از تسلیم شدن به خداوند متعال و تصدیق تمامی آنچه که پیامبر (ص) آورده است.

۲۴. ذاریات: ۵۷/۵۱.

۲۵. نسخه: «نمی‌کنند» به جای «نمی‌کند».

۲۶. نسخه: «و با این و با اقوال» به جای «و این با اقوال».

۲۷. نسخه: «خیر به جای «جبر»».

۲۸. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۲۹. نسخه: «مذاهب» به جای «مذهب».

۳۰. محمدبن علی ابن ابی‌بویه، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۷۹.

۳۱. نسخه: «سمستانی» به جای «سجستانی».

۳۲. نسخه: «آن» به جای «او».

۳۳. نسخه: «که» به جای «او».

۳۴. ارسطاطالیس: ارسطو.

۳۵. مقصود دانشمندان متأخر شیعی است.

۳۶. نسخه: «می‌دانست» به جای «می‌دانستند».

۳۷. نسخه: «کرده» به جای «کردند».

۳۸. نسخه: «نمود» به جای «نمودند».

۳۹. نسخه: «+».

۴۰. چون می‌شود: چگونه می‌شود.

۴۱. بقره: ۲۶۹/۲.

۴۲. لقمان: ۱۲/۳۱.

۴۳. رأی یصبر عن أی عبد الله (ع) فی قول الله عز و جل (ومن یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا) فقال طاعة الله و معرفة الإمام. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴۴. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۴۵. علی بن النضر [القنبر] النضر عن أی عبد الله (ع) قال قلت لعلی (ع) فقال قللت صدای قولک (و لقد آتینا لقمان الحکمة) قال أوتی معرفة إمام زمانه. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر النبی، ج ۲، ص ۱۶۱.

کافر. و شیخ عطار که یکی از این اشقیبا و اشرار است از برای حسن که ضالّ و مضلّ است، نقل کرده است که حسن سجاده بر بالای آب رودخانه و شطّ انداخت و نماز کرد. و ایضاً نقل کرده است که حسن در پشت بام صومعه به عبادت اشتغال داشت در سجده آن قدر گریست که آب از ناودان جاری شد و کسی بر در صومعه نشسته بود آن آب چشم بر آن کس ریخت. پس آن کس آواز کرد که این آبی که بر من ریخته شد پاک بود یا نجس؟ جواب داد که بشو آب چشم عاصیان است و نماز زاهدان به آن درست نیست. بر دروغ‌گویان لعنت که هر عاقلی می‌داند که آب چشم به آن مرتبه نمی‌رسد که از ناودان جاری گردد و شاید که این بول بود که حسن قبیح خواست که آن کس را به این دروغ فریب دهد و فریفته خود سازد و در دایرهٔ مریدانش داخل گرداند.

۲۵. ابن عطا

و این دروغ مانند دروغیست که ایضاً شیخ عطار ماحد الاشرار و الفجار برای ابن عطا که یکی از اولیای اهل سنت است نقل کرده است که جماعتی داخل شدند، دیدند که تمام صومعه تر است. چون پرسیدند گفت بچه کبوتری از کسی دزدی کردم. بعد از آن هزار ختم قرآن برای صاحبش کردم به عوض آن بچه کبوتر و با این همه امر، روز دیگر آن دزدی به خاطر آمد از شرم گریه کردم و در صومعه گردیدم و این تری از آب چشم من است.

ای عاقل منصف ببین که این دروغ‌گویان چه دروغ‌ها اختراع می‌کنند برای فریفته گردانیدن مردم با آنکه ادّعا می‌کنند که چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند. پس این آب‌ها از کجاست؟ الحمدلله که سخن دروغ را همه کس می‌فهمند که آن دروغ است.

به اینجا ختم کردم این رساله را در روز دوم ماه جمادیلثانیه در سال هزار و دویست و بیست و هشت. حامداً لله و مصلياً علی نبیّه و آله الطاهرين و لعنة الله علی جمیع اعدائه ابد الابدین و دهر الداهرين. سنه ۱۲۲۸.

منابع و مأخذ متن مصحح

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمدبن علی، بی‌تا، عیون اخبار الرضا، مترجم: محمدتقی آقا نجفی اصفهانی، تهران، ناشر: انتشارات علمیه اسلامیة، چ: اول.
۳. اسیری لاهیجی، محمد، ۱۳۱۲، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، محقق و مصحح: میرزا محمد ملک‌الکتاب، بمبئی.
۴. انوری، حسن، ۱۳۸۲ش، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، نشر سخن، چ: دوم.
۵. باقری، محمد مهدی، ۱۳۹۳، درس‌نامه کارگاه ویرایش و درست‌نویسی، صفحه‌آرا و طراح جلد و نقشه‌ذهنی: سیدحمید حیدری‌ثانی، تهران، مؤسسه ویراستاران حرفه‌ای پارس.
۶. بستانی، فواد افرام، ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی، تهران، ناشر: اسلامی، چ: دوم.

۷. پایگاه اطلاع‌رسانی: <https://fa.wikipedia.org>

۸. _____: <http://fa.wikishia.net>

۴۶. نسخه: + چنانچه به معنی اراده و خواهش نفس است.

۴۷. نسخه: + را.

۴۸. نسخه: + به.

۴۹. مانده: ۳/۵.

۵۰. نسخه: «فلسفه» به جای «فلاسفه».

۵۱. نسخه: «فلسفه» به جای «فلاسفه».

۵۲. نسخه: «ایشان» به جای «آنها».

۵۳. جایگزین: جمع جبار به معنای سلطه‌گر، متکبر، متمرد، طغیان‌گر. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ص ۲۸۷.

۵۴. نسخه: «استنباد» به جای «استنباط».

۵۵. نسخه: «دومی» به جای «دومی».

۵۶. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۵۷. سازندگی: ساز نواختن.

۵۸. عبارت نسخه خطی ناخوانا است. احتمال می‌دهم «مژین» باشد.

۵۹. نسخه: + خود را.

۶۰. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۶۱. نسخه: «سیم» به جای «سوم».

۶۲. نسخه: «دانی» به جای «دانی».

۶۳. نسخه: «نمی‌شود» به جای «می‌شود».

۶۴. عبارت نسخه خطی، ناخوانا است. احتمال می‌دهم «برای» باشد.

۶۵. به نظر می‌رسد نسخه خطی کامل نیست و عباراتی از رساله در آن کتابت نشده است.

۶۶. نسخه: «هست» به جای «است».

۶۷. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۶۸. نسخه: «سیم» به جای «سوم».

۶۹. نسخه: «دوم» به جای «دوم».

۷۰. نسخه: «سیم» به جای «سوم».

۷۱. نسخه: «نوی» به جای «نو».

۷۲. نسخه: «و در آن چند فصل است». از آنجا که این عبارت مؤلف، مبهم بود و در وسط متن جایگاهی نداشت، در متن مصحح ذکر نکردم.

۹. _____: کتابخانه ملی ایران.

۱۰. _____: <https://ganjoor.net>

۱۱. دزفولیان، کاظم، ۱۳۸۲، شرح گلشن راز، تهران، ناشر: طلایه، چ اول.
۱۲. رضوان، فرشاد، ۱۳۹۵، راهنمای ویرایش و نگارش، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم.
۱۳. زمخشری، محمودبن عمر، ۱۳۸۶، مقدمه الادب، تهران، ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، چ اول.
۱۴. سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم، ۱۳۸۳، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، محقق و مصحح: مدرس رضوی، تهران، ناشر: دانشگاه تهران، چ ششم.
۱۵. شبستری، شیخ محمود، ۱۳۸۲، گلشن راز، محقق و مصحح: محمد حماصیان، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، چ اول.
۱۶. شیروانی، زینالعابدین، ۱۳۱۵ش، بستان السیاحه، تهران، نشر احمدی (چاپخانه)، چ اول.
۱۷. صفری، علی اکبر، ۱۳۹۳، جشننامه آیتالله رضا استادی، «فهرست خودنوشت ملا محمدکاظم هزارجریبی»، به کوشش: رسول جعفریان، قم، نشر مورخ با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، چ اول، ص ۹۰۷-۹۱۹.
۱۸. طوسی، محمدبن الحسن، ۱۴۱۴ق، الامالی، محقق و مصحح: مؤسسه البعثة، قم، ناشر: دارالتقافه، چ اول.
۱۹. عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۳، منطق الطیر، تهران، ناشر: مرکز نشر دانشگاهی (براساس نسخه خطی کتابخانه سلطنتی تورینتو ایتالیا)، چ اول.
۲۰. _____، ۱۳۸۴، دیوان عطار، محقق و مصحح: تقی تفضلی، تهران، ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ یازدهم.
۲۱. _____، ۱۳۵۴ق، مصیبت نامه، تهران، ناشر: کتابخانه مرکزی.
۲۲. فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان، ناشر: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، چ اول.
۲۳. قمی، علی بنابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر القمی، قم، ناشر: دارالکتاب، چ سوم.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۲۹ق، کافی، محقق و مصحح: دارالحدیث، قم، ناشر: دارالحدیث، چ اول.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحارالانوار، محقق و مصحح: جمعی از محققان، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳ش، ترجمه قرآن (مکارم)، قم، انتشارات دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، چ دوم.
۲۷. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۷۳، مثنوی معنوی، محقق و مصحح: توفیق سبحانی، تهران، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ اول.
۲۸. _____، ۱۳۸۴، دیوان کبیر شمس، محقق و مصحح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ناشر: طلایه، چ اول.
۷۳. مقصود از ایشان، «خدا» است.
۷۴. دعوی: ادعا.
۷۵. نسخه: «دانسته اند» به جای «دانسته».
۷۶. نسخه: «هر کسی که شیشه دل را شکست» به جای «کاوشنیده دل باشد شکست».
۷۷. نسخه: «نیک خو» به جای «راه جو».
۷۸. نسخه: «انما ولیکم قنبدیل اوست» به جای «و ان ولی کم از او قنبدیل اوست».
۷۹. جلال الدین محمد بلخی مولوی، مثنوی معنوی، ص ۱۹۲.
۸۰. نسخه: «مفصد» به جای «مفتصد».
۸۱. دعوی: ادعا.
۸۲. نسخه: «بنک» به جای «بنگ».
۸۳. عبارت نسخه خطی، ناخوانا است. احتمال می دهیم «ترقی» باشد.
۸۴. پس: ۸۲/۳۶.
۸۵. رحمان: ۲۹/۵۵.
۸۶. حشر: ۲۲/۵۹.
۸۷. شوری: ۱۱/۴۲.
۸۸. نساء: ۵۹/۴.
۸۹. نساء: ۵۹/۴.
۹۰. نساء: ۵۹/۴.
۹۱. خبط دماغ: اختلال حواس. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۲، ص ۳۸۱.
۹۲. آمد: پسر نوجوانی که هنوز ریش درنیآورده باشد. همان، ج ۱، ص ۵۶۴.
۹۳. نسخه: «پوشد» به جای «پوشاند».
۹۴. نسخه: «یا آنکه».
۹۵. در نسخه، «کردند» ذکر شده است که حالت گفتاری دارد. از آنجا که سبک متن رسمی و نوشتاری است، به «کرداند» تغییر داده شد.
۹۶. نسخه: «اعجمی» به جای «عجمی».
۹۷. دعوی: ادعا.
۹۸. نسخه: «دادن» به جای «دادند».